

اشارہ

گنجد جنگ را باید استخراج کرد اما قدر زر زر گسر بداند قدر گوهر گوهری، اهل زر و گوهری باید تا طلبی نشان دهد و حاشا که قد و قامت علوم اجتماعی کنونی بسیار کوه تر است، نمی دانم چرا این روزها این قدر غیر آکادمیک شده ام، شاید اگر شما هم مجبور بودید دریای معنسا را در ظرف تنگ (بسه فتح و ضم اول هر دو!) بریزید به بالای ما مبتلا می شدید. گاهی تردید می کنم که چرا باید همه چیز را با مفاهیم مضیق علوم اجتماعی پیش ببریم و مگر تاکنون چنین پیش رفته است؟ روایت های حاج حسین از هر جهت برای این سوالاتی که ما از او پرسیده ایم ارجح است، هر چند باز هم با صمیمیت خود از پاسخ دریغ نکردند، اما باور کنید که این مفاهیمی که ما داریم ظرف آن حقایق نیست، ظروفی در خور لازم است.

زندگی با لباس خاک

نیم نگاه به شرایط امکان زندگی به سبک دوران دفاع مقدس

نگار گوهری حاج حسین بیگ

پرویشده با لباس خاک
پدال جامع علوم السالی



مشکل مهم تری وجود دارد و آن هم این که چگونه آن زندگی کردن، قابل اجرا در این شرایط است؟ پیاده کردن آن در این شرایط را نباید ساده تصور کرد. تاکید بر این نکته از آن جهت است که ما گاه بعضی چیزها را می شنویم و گمان می کنیم که عمل کردن، به همان سادگی شنیدن و گفتن است. ما خیلی راحت و مکرر شنیده ایم که جوانی از جوانی اش گذشت. یا از زندگی مرفهی که همه چیزش فراهم بود یا از ازدواج و...

دکتر چمران آن همه موقعیت را در آمریکا رها کرد و رفت لبنان و بعد هم کردستان و بعد هم رفت دهلاویه شهید شد. خاطرات شهدا که دیگر برخی شبیه افسانه می ماند را می شنویم و گمان می کنیم که در عمل هم همین قدر ساده است. در همه ی ابعاد و برای همه ی نمونه ها هم موارد فراوان داریم، چه در بعد معنویت و اخلاص و ارتباط با خدا، چه در بعد مدیریت و روابط با نیرو و فرمانده، و چه در بعد ارتباط با خانواده و جامعه و رفیق.

می شنویم که شهید بابایی وقتی برای استراحت می آید که حتی نگهبان هم خوابیده است. در دفتر هم بسته است، در جایی که فرماندهی پایگاه هوایی است به خود اجازه نمی دهد نگهبان را بیدار کند؛ می رود و در مسجد، قالی مسجد را دور خود می پیچد و می خوابد. همین نمونه ی ساده را با فضای کنونی مسئولین امروز مقایسه کنید تا ببینید چه قدر فاصله زیاد است و حق در مقام عمل چه قدر دشوار است. یا در موقع خالی کردن بارها بدون این که کسی بفهمد همراه دیگران مشغول باربردن می شود.

۴ در بیان ساده و زیباست، در عمل بسیار دشوار و زیباتر. خب حال در شرایطی که ما بسیاری از حداقل ها را هم نمی توانیم عمل کنیم و بر ایمان سخت است و فاصله گرفته ایم چگونه می شود در اندیشه ی پیاده کردن آن شیوه بود؟

از سوئی البته هر کس که خاطرات آن دوران را می شنود بسیار علاقه مند می شود و گویا گمشده ی خود را یافته است. آری این به احساس خلأیی برمی گردد که ما در این دوران نسبت به حقیقت داریم. دور افتادگی ما از حقیقت است.

حال در این مسیر باید دید که چه کسی به چه میزان تلاش می کند. البته این بسیار مهم است که خداوند چه کسی را برگزیند و به چه کسی امکان و توفیق دهد؛ فراوان بودند کسانی که می خواستند در دفاع مقدس یا اردوهای راهبان نور حضور یابند و نتوانستند. و نیز فراوان کسانی که برای بازدید علمی یا جهت دیگر به راهبان نور آمدند و با حقیقت آن سرزمین مرتبط شدند. «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.» بنابراین اگر به دنبال پیاده کردن فرهنگ و ساختاری از آن دست هستیم باید توجه کنیم که مهم تر و مقدم بر همه، خواست و اراده ی الهی است و برای آن تضرع داشته باشیم. مقصود این است که ما قبل از پرداختن به هر کاری از جمله ساختارها در دفاع مقدس باید به خودمان پردازیم.

اما راجع به فضای دفاع مقدس، آن چه که احساس می شود این است که در آن جا یک حریم خاصی بود که متفاوت از سایر فضاها بود. «دری بود از درهای بهشت که برای اولیای خاص الهی باز شده بود.» مجموع این ها عالمی را پدید آورده بود که همه ی معادلات رایجی که ما با آن آشنا هستیم را به هم ریخته بود و معادلات جدیدی بر آن جهان حاکم بود.

بسیاری از امور خلاف عادت تبدیل به عادت شده بود و بسیاری از ساختارهای رایج شکسته شده بود و ساختارهای جدیدی جای آنرا گرفته بود. از مهمترین عوامل شکل گیری چنین فضایی لمس

۴ در مورد دفاع مقدس آن چه گفته شده است بیش تر در خصوص اخلاق و صفات اخلاقی و رفتاری رزمندگان بوده است. کمتر در مورد فرهنگ دفاع مقدس صحبت می شود اگر چه عنوان آن فراوان بیان می شود. مقصود از فرهنگ تبدیل شدن یک اخلاق به ارزشی است که افراد برای مشی مقابل آن ناچار باشند هزینه ی اجتماعی پردازند. تفاوتش با بررسی موضوع از منظر اخلاق مشخص است. اما سطح سوومی نیز وجود دارد و آن تبدیل شدن اصول و اخلاق به ساختار است. مفروض ما این است که در دوران هشت سال دفاع مقدس، اخلاق در فرهنگ و ساختارها نیز جاری شده است و ساختارهایی متناسب با آن اخلاق شکل گرفته است. ما معتقدیم اصل و محور همان اخلاق است. اما اکنون می خواهیم به ساختارها توجه کنیم و نمونه های آن را بیابیم. و در گام بعد ببینیم چگونه این ساختارها محقق شد و به وجود آمد؟

بحثی که شما به دنبال آن هستید ذکر خاطرات شهدا نیست. بیان اخلاص و ایثار و ایمان رزمندگان نیست. سخن از جنگ فرهنگی نیست. بلکه شما به دنبال بحث از ساختارهای شکل گرفته در دفاع مقدس هستید. بحث شکل گیری یک فرهنگ بر اساس آن اخلاق و اخلاص و بعد تبدیل شدن آن فرهنگ به یک سری ساختارهاست.

چگونه یک جهان بینی و اعتقاد و ایمان تبدیل به یک نحوه و شیوه ی زندگی می شود و یک زندگی متفاوت خلق می کند. یک جهان بینی و یک نگاه چگونه یک نوع زندگی متناسب با خودش خلق می کند. و بعد شما در گام بعد می خواهید ببینید که چگونه این محقق شدنی است تا بتوانید آن را در شرایط فعلی خودمان پیاده کنید.

اگر از موضوع پایانی آغاز کنیم باید گفت برای پیاده کردن زندگی آن گونه، شرایط متعددی لازم است تا امکان تحقق آن را فراهم کند و اکنون همه ی آن شرایط با هم دیگر مفقود است. تحقق آن شیوه از زندگی یک فرآیند است. این فرایند اقتضات و شرایطی را نیاز دارد که اکنون هیچ یک از آن ملزومات موجود نیست.

گاه من بسا خود فکر می کنم که ما این همه در دانشگاه ها از دفاع مقدس سخن می گوئیم و اکنون نیز از جنگ نرم و خودسازی به عنوان محور این هر دو. از آدم شدن حرف می زنیم از پاک شدن و اخلاص می گوئیم و از فضای دوران دفاع مقدس خاطره می گوئیم و سعی می کنیم آن فضا را ترسیم و منتقل کنیم. اما موانع جدی در این راه هست.

اول این که چگونه ممکن است آن شرایط را به درستی ترسیم کنیم؟ آیا درک درستی را از آن زمان منتقل می کنیم؟ ترسیم و بیان اخلاص و ایمان و ایثاری که در آن دوران وجود داشت چگونه ممکن است. جنس ستون های آن فضا از این دست است و این انتقال فضای دوران دفاع مقدس حتی در مرحله ی اخلاق و ایثارش را نیز دشوار و شاید غیر ممکن می کند.

۴ ما همه آرزوی آن را داریم که ای کاش در کنار یاران امام حسین (علیه السلام) بودیم و به آن حیات طیبه دست می یافتیم. اما چه درکی از آن حقیقت و آن حیات طیبه داریم؟ وقتی این درک برای ما محقق نشده است چگونه خاطره ای را که مبتنی بر چنین محوری باشد می توانیم درک کنیم؟ تنها می گوئیم که آن رزمنده خوابی دید که با امام حسین (علیه السلام) در میان خیمه ها در روز عاشورا است... اما آیا می توانیم به درستی فضایی را که خواب های افراد هم از این دست است درک کنیم؟ علاوه بر دشواری در فهم، مفروض بر این که آن را فهمیده باشیم،

مرگ بود.

سبکی از زندگی را تصور کنید که افسرد در آن هر لحظه خود را رفتنی از این دنیا می‌دانند. نه فقط رفتنی می‌دانند که تمام شوقشان این است که این در به روی آن‌ها باز شود و در این راه با هم مسابقه گذاشته‌اند. در این مسابقه اموری باعث عقب افتادن می‌شد. غیبت کردن نتیجه‌اش عقب افتادن بود. نماز شب نخواندن مساوی بود با جا ماندن. ما با ابزار نرم در جنگ سخت پیروز شدیم.

ما با نگاه جهاد اکبر در آن جهاد اصغر پیروز شدیم، در نتیجه چیزی که غالب شده بود جهاد اکبر بود، چون اکبر خودش را نشان می‌داد، اصغر کوچک بود. برای همین جنگ برای بچه‌ها حقیر شده بود! امروز هم آن بخش جهاد اکبرش برای ما از اهمیت بیشتری برخوردار است.

در دانشکده‌های نظامی دنیا البته بر سر این که رزمندگان ما چگونه توانستند از روند رود در عملیات والفجر هشت رز شوند بحث است. اما ما به بعد مهم‌تر آن که جهاد اکبر است توجه می‌کنیم. عرفا در گذشته بسم الله می‌گفتند و بر روی آب خواندند. اما رزمندگان ما بسم الله گفتند و بر روی آب خوابیدند و رز شدند. زحمت قدم زدن هم نکشیدند. شب سیاه، آب سیاه، لباس سیاه در مقابل آن همه تجهیزات؛ در چنین فضایی دعوا بر سر این بود که چه کسی خط شکن باشد. گردانی که خط شکن نباشد به حساب نمی‌آید.

رسیدن به خدا اصل بود و آن‌گاه برای رسیدن به آن راه بیموده می‌شد و این مسیر فرهنگی را پدید می‌آورد. این همه‌ی قالب‌ها را در هم آمیخته بود. و با این معادلات و این دانش مدیریت رایج قابل تبیین نیست. اصل اتفاقی که افتاده بود تحول در نفوس انسان‌ها بود. وگرنه سایر امورات جنگ در همه‌ی جنگ‌های دنیا هست.

ما با نگاه دنیابین خود هنوز نتوانسته‌ایم اتفاقی که آن‌جا افتاد را بیابیم و پیاده‌اش کنیم، اشاره کرده‌اند «من المومنین رجال صدقوا» «ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله اموات بل احياء عند ربهم يرزقون» یعنی آن‌ها نزد خدا زنده می‌خورند و از آن روزی به ما می‌دهند. آن روزی همان چیزی است که تو یک دفعه ساختار زندگی‌ات به هم می‌ریزد.

آن‌جا دائم بچه‌ها خودشان را برای رفتن آماده می‌کردند، تو می‌خواستی بروی و رفیق شهیدت می‌گفت می‌آیی؟ یا از آن رزق الهی برایت می‌فرستاد.

در آن شب‌های خلوت تاریک، عملیات پیچ در پیچ بر روی رمل و ماسه یا کوه و شن یا صخره یا کانال و میدان مین کسی ندید که چه کسی چه کرد، و میان او و خدای او چه گذشت. فقط تاریکی شب که کنار رفت گوشه‌هایی دیده شد. مثلا وقتی که رد شدیم، دیدیم شهید شیرازی مسئول یگان دریایی لشکر ۱۷ زیر پللی که تخریب شده بود قرار گرفته بود تا نیروها از آن رد شوند، و عراقی‌ها هم توی کانال تیر می‌زدند. اما اصل آن که چه گذشت را کسی ندید. و مهم‌تر آن‌چه میان دل رزمنده با خدا گذشت را کسی ندید.

حال این حقیقت را که ناب‌ترین نمونه‌های آن شناخته شده نیست، چگونه می‌خواهیم به ساختار تبدیل کنیم؟ ما از اطلاع نسبت به آن حقیقت هم محرومیم چه رسد به این که بخواهیم آن را در زندگی امروزی خود پیاده کنیم.

آن روز شرایط برای فهمیدن فراهم بود، ما می‌توانستیم بفهمیم خدا را دوست داریم یا نه؛ چون می‌توانستیم بفهمیم از مرگ چقدر می‌ترسیم. الان اصلا نمی‌دانیم روزی که گذشت، جلو رفتیم یا عقب. آن‌جا مراقبه و محاسبه بود و امروز این‌ها فقط لقلقه‌ی زبان است.

اگر ما قرار است بر اساس آن نگاه‌ها آداب و رسوم زندگی را بنا کنیم و تعلیم بدهیم، بنده به این اعتقاد رسیده‌ام که ما باید گروه

قلیلی را قوی تربیت کنیم تا آن‌ها منشأ تحول باشند. با آداب و رسوم زندگی جهادی و اصول‌گرایی واقعی و آرمان‌خواهی واقعی و با این جنس تربیت، جمعی را که بتوانند خط شکن باشند رشد دهیم. جنس این تربیت لطیف است و دقیق است و کارگاه‌های ویژه خود را می‌خواهد.

بعضی اوقات که بچه‌ها می‌خواستند اردوی جهادی بروند به آن‌ها می‌گفتم بروید جاهایی که مرگ را احساس کنید. با نگاه شهادت بخوابید. باید شرایط سختی را تجربه کرد. ما از فضای جبهه خوشمان می‌آید ولی در هنگام عمل عکس آن عمل می‌کنیم. اگر در یک فضای محدود هم بتوانیم آن شرایط تربیتی را ایجاد کنیم می‌توانیم شاهد پرورش انسان‌هایی باشیم که منشأ تحول باشند. چنان‌چه همین امروز می‌بینیم که برخی جوانان با دقت‌هایی که دارند به قله‌هایی از مراتب انسانیت دست یافته‌اند.

حال اگر بخواهیم خصوصیات کلی برای آن فضا بیان کنیم به مواردی به طور مشخص می‌شود اشاره کرد. اصالت مبارزه یکی از اصول مهم بود. یک رزمنده همه‌ی شئون مختلف زندگی خود را بر محور جنگ تنظیم می‌کرد. از درس و دانشگاه و خانواده گرفته تا شغل و ازدواج و ... جنگ در راس همه‌ی امور بود و همه چیز در زندگی در پرتو آن تعریف می‌شد. اما اکنون امورات و شئون مختلف زندگی ما در پرتو کدام امر و بر محور کدام اصل می‌گردد؟ شناخت دشمن و بصیرت و ویژگی دوم بود. حرکت جمعی موضوعیت داشت. ما امروز تک‌رو شده‌ایم. با همدیگر هماهنگ و یک‌پارچه نیستیم. دشمن به راحتی خاکی‌های غیرمتصل را دور می‌زند.

آن‌جا بچه‌ها جمعی بازی می‌کردند، به همین دلیل با هم صیغه برادری می‌خواندند که با هم دیگر بروند بهشت. نتیجه این است که یکی روی میدان مین می‌خوابد تا بقیه رد شوند. به همین دلیل این‌ها عادت بود. الان امورات خیلی فردی شده است، آن‌جا امورات جمعی بود، چون جمعی بود همه عادت می‌کردند، همه با هم دیگر خوب می‌شدند. همه مواظب همدیگر بودند که کم نیاورند، همه پا می‌شدند نماز شب می‌خواندند، همه همدیگر را برای نماز شب بیدار می‌کردند. امروزه در خانه‌ها هم کمتر چنین چیزی دیده می‌شود. کمتر نماز جماعت برگزار می‌شود. ریا هم نبود. حتی شوخی‌ها هم جمعی بود.

ویژگی دیگر اهتمام به یادگیری بود؛ یعنی همه دنبال یادگرفتن بودند که چنانمانند، چون مسابقه‌ی الهی بود. همه می‌خواستند که یاد بگیرند، همه می‌خواستند که تمرین کنند. همه می‌خواستند ریاضت بکشند. همه می‌خواستند جلو بزنند. در راه رسیدن به خدا و شهادت و حاکمیت فرهنگی که بود. آن موقع یادگیری عیب نبود، امروز ما سؤال نمی‌کنیم، جهل را می‌گذاریم تا بماند و بماند تا تبدیل به فتنه بشود.

سؤال نمی‌کنیم که محبتی که داریم درست است یا غلط، آن‌جا سؤال می‌کرد که محبت دنیا را چطور باید از دل بیرون کنیم، یعنی همه دنبال سؤال بودند، دنبال این بودند که تکلیف چیست، تکلیف را می‌پرسیدند. به همین دلیل پخته می‌شدند؛ خوردنی می‌شدند؛ یعنی خودشان را برای تربیت شدن آماده کرده بودند. حتی اگر کسی در روز اول هم نمی‌خواست، فرهنگ حاکم آن‌جا همه را رو به تربیت شدن می‌برد؛ یعنی رو به منقطع شدن.

ویژگی دیگر که خیلی هم مهم بود وجود سختی‌ها بود. وجود سختی‌ها صرف نظر از آن تلاش‌های تربیتی در همه جا ثمراتی دارد. اما چون آن‌جا ریاضت برای خدا بود؛ جمعی بود؛ نگاه تربیتی هم به این ریاضت و به این سختی و آموزش داده می‌شد، قلب‌ها را بسیار رقیق می‌کرد. ■

دو نگاه

اگر در یک فضای محدود هم بتوانیم آن شرایط تربیتی را ایجاد کنیم، می‌توانیم شاهد پرورش انسان‌هایی باشیم که منشأ تحول باشند. چنان‌چه همین امروز می‌بینیم که برخی جوانان با دقت‌هایی که دارند به قله‌هایی از مراتب انسانیت دست یافته‌اند